

به نام خدا



خودت قهرمان این داستان هستی!
چگونه هنگام خطر درست تصمیم بگیریم؟
خودت مسیر داستان را انتخاب کن!

تقدیم به پسر عزیزم مهرداد که مشوق بسیار خوبی برای من بود و تقدیم به برادران مهربانم که در این راه بسیار به من کمک کردند.

معصومه پیرانی

دفتر و نمایشگاه مرکزی: تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره ۲۰، طبقه همکف، واحد ۱
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (۵ خط) • تلفکس: ۶۶۴۶۸۲۶۳ • کد پستی: ۱۳۱۵۸۴۴۵۴۷
سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۳ • www.zekr.co • @ghasedakbooks

۱۰۰۰ خطر در میان

دایناسورها

نویسنده: میریام مارگراف
مترجم: معصومه پیرانی
تصویرگر: توماس تیمیر
مدیر هنری و اجرای جلد: حسین نیلچیان
صفحه‌آرا: مهتاب یعقوبی
لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۹/۸۲۰
چاپ اول: ۱۳۹۹ • تیراژ: ۱۵۰۰ جلد
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۵۸-۱
شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۶۴-۲

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.

سرشناسه: مارگراف، میریام، ۱۹۶۴-م.
Margraf, Miriam, 1964-
عنوان و نام پدیدآور: ۱۰۰۰ خطر در میان دایناسورها/ نویسنده
میریام مارگراف؛ تصویرگر توماس تیمیر؛ مترجم معصومه پیرانی.
مشخصات نشر: تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک.
مشخصات ظاهری: ۵۶ ص: مصور (رنگی).
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۵۸-۱؛ دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۶۴-۲
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: 1000 Gefahren - unter Dinosauriern, 2010.
عنوان گسترده: هزار خطر در میان دایناسورها.
موضوع: داستان‌های کودکان (آلمانی) - قرن ۲۱م.
موضوع: Children's stories, German - 21th century
شناسه افزوده: پیرانی، معصومه، ۱۳۵۲- مترجم
رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ الف/ ۴۵۴ / PT۲۷۲۴
رده بندی دیویی: ۸۳۳/۹۲ [ج]
شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۷۱۳۹۶

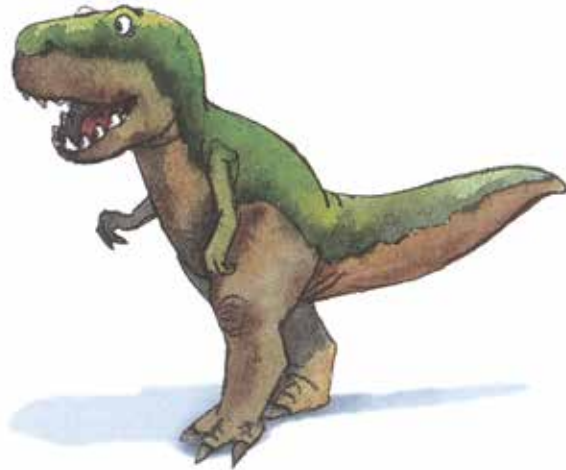
اول این جا را بخوان!

در اکثر کتاب‌ها، ماجراها برای دیگران پیش می‌آید، اما در این کتاب، تو و همسفرت در دل ماجراها قرار می‌گیرید و این‌که با چه حوادثی در میان دایناسورها دست و پنجه نرم کنید، به تصمیم‌گیری‌هایت برمی‌گردد!

این کتاب را از اول تا آخر نخوان، بلکه از صفحه‌ی اول شروع کن و بنا بر انتخاب خودت، داستان را پیش ببر و به صفحه‌ی ذکر شده برو. وقتی یک ماجرا را به پایان رساندی، دوباره برگرد و ماجرای جدیدی را دنبال کن. هر تصمیم، تو را وارد ماجرای هیجان‌انگیز جدیدی می‌کند.

آماده‌ای که به سفر زمان بروی؟

پس صفحه‌ی اول داستان را باز کن، موفق باشی!



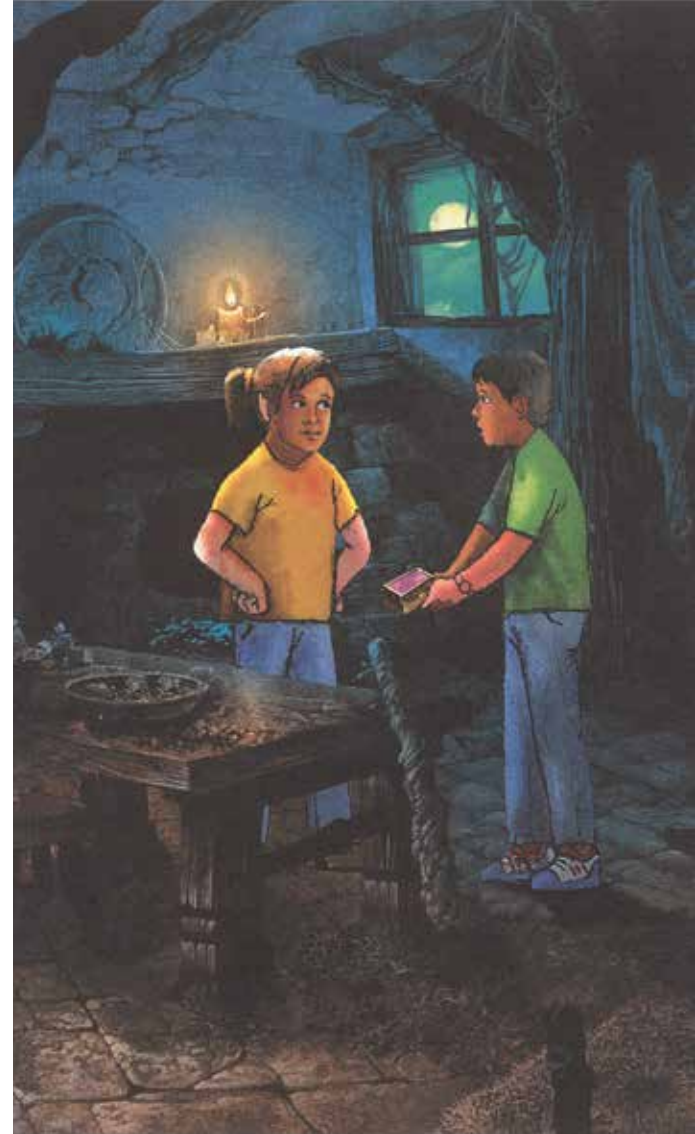
باورت نمی‌شود اما حقیقت دارد، روی جعبه نوشته:
«پودر جادویی!»

دوستت، ساشا، بشکنی می‌زند و می‌گوید: «این واقعاً
یک پودر جادویی است. پدر بزرگم آن را درست کرده است.
با آن می‌توانی با یک جهش، به هر مکان و هر زمانی که
دلت خواست بروی.»

باورت نمی‌شود و می‌گویی: «مزخرف است!»
شما در اتاق زیر شیروانی خانه‌ی ساشا هستید. ساشا
این جعبه‌ی کوچک را این‌جا بین وسایل قدیمی و شکسته
و از میان تار عنکبوت‌ها پیدا کرده است.

ساشا به تو نزدیک‌تر می‌شود و درگوشی با لحنی
وسوسه‌انگیز می‌گوید: «پدر بزرگم در این‌باره کتابی نوشته
است. مطالب کتاب به نظر باورنکردنی می‌آیند اما پدر بزرگم
نوشته است که تمام مطالب کتاب عین واقعیت است. باورت
می‌شود او وقتی انسان‌ها چرخ را اختراع کردند آن‌جا بوده. او
با کریستف کلمب در کشف قاره‌ی آمریکا همراه بوده است.»
اما تو هنوز هم باورت نمی‌شود و می‌گویی: «این‌ها حتماً
تخیلات پدر بزرگت بوده‌اند. هم‌چنین چیزی ممکن نیست.»
ساشا لبخند شیطنت‌آمیزی می‌زند و می‌گوید: «الان
بهت نشان می‌دهم.»

← ادامه را در صفحه‌ی ۸ بخوان.



گرداب زمان تو را در خود می‌پیچد همان‌طور که برای ساشا رخ داده بود. شروع می‌کنی به چرخ خوردن و احساس می‌کنی که هیچ توان مقاومتی نداری. وقتی با صدای انفجارمانند به زمین برخورد می‌کنی، به خودت می‌آیی. چشم‌هایت را باز می‌کنی تا اطرافت را ببینی. عجیب است می‌توانی سرت را حسابی بالا بیاوری آن‌قدر که تا به حال هیچ‌گاه سابقه نداشته است. متوجه می‌شوی کنار دریاچه‌ای فرود آمده‌ایی. گیاهان کمیابی را آن‌جا می‌بینی، سرخس‌های بسیار بلند، بوته‌های خاردار و خزها. ساشا را صدا می‌کنی. ولی صدایی که از گلویت بیرون می‌آید چیزی شبیهی نعره‌ی ترسناکی است که تو خودت هم از آن به وحشت می‌افتی. با تردید بسیار روی آب صاف و آینه‌مانند دریاچه خم می‌شوی تا خودت را ببینی. دومین فریاد مخوف هم از دهانت بیرون می‌آید وقتی که می‌بینی به یک دایناسور تبدیل شده‌ای!

← ادامه را در صفحه‌ی ۱۸ بخوان.



ساشا جعبه را باز می‌کند. جعبه دو قسمت دارد که یکی با پودری تیره و دیگری با پودری روشن پر شده است. او با هیجان برایت توضیح می‌دهد: «من همه‌ی نوشته‌های پدر بزرگم را خوانده‌ام، با پودر تیره می‌توانیم به هر زمانی که خواستیم برویم و با پودر روشن می‌توانیم دوباره به زمان حال برگردیم. اما حتماً باید مقدار دقیقی از پودر را استفاده کنیم. می‌دانی قسمت هیجان‌انگیز آن کجاست؟ این‌که پودر به طور خودکار، تو را تبدیل به یکی از موجودات هم‌عصر آن زمان می‌کند. اگر تو در عصر حجر فرود بیایی، تبدیل به یک انسان اولیه می‌شوی. اگر در روم باستان فرود بیایی، به یک رومی تبدیل می‌شوی...»

می‌گویی: «شاید هم یک گلا دیاتور؟!»

و از تصور آن هیجان‌زده می‌گویی: «خیلی خوب، حالا اگر به زمان دایناسورها برگردیم، چه می‌شود؟»

ساشا می‌گوید: «خبر ندارم، اما اگر مقدار کافی از پودر را برای برگشت به زمان حال با خودمان برداریم دیگر چه فرقی می‌کند که ما به چه زمانی می‌رویم. می‌خواهی امتحان کنیم؟»



← اگر این کار به نظرت زیادی خطرناک است، به صفحه‌ی ۱۵ برو.

← اگر می‌خواهی سفر زمان را به همراه ساشا تجربه کنی، به صفحه‌ی ۳۰ برو.

اما چرا، دقت کن. یک دفعه بینات بویی ناآشنا را حس می‌کند. یک بوی تند و تیز و نفرت‌انگیز. نمی‌دانی چرا، اما مطمئنی که پودر جادویی چنین بویی ندارد! در همین لحظه، صدای فریادهای وحشتناک مهاجمان را می‌شنوی. سرت را به سرعت می‌چرخانی و به اطراف نگاه می‌کنی که ناگهان جلوی خودت سه تا دایناسور گوشتخوار می‌بینی. آن‌ها ممکن است هر آن به تو حمله کنند.

← اگر می‌خواهی فرار کنی، به صفحه‌ی ۳۹ برو.

← اگر می‌خواهی با آن‌ها بجنگی، صفحه‌ی ۲۰ را بخوان.



سرت را به اطراف می‌چرخانی و روی زمین دنبال پودر می‌گردی، اما نمی‌توانی خوب ببینی. در همین موقع متوجه می‌شوی که حس بویایی‌ات بسیار قوی‌تر از قبل شده و می‌توانی بوهای متفاوت زیادی را تشخیص بدهی. فقط کافی است که بدانی پودر جادویی چه بویی دارد. بینات را میان خزه‌ها فرو می‌کنی. با پوزه‌ات لای خزه‌ها را باز می‌کنی اما نمی‌توانی بسته را پیدا کنی. بجز بوی علف‌های سبز و خاک، بوی دیگری نمی‌آید.

